

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

فهرست مباحث معاد در قرآن کریم

بحث از معاد یکی از مهم‌ترین مباحثی است که اسلام به آن توجه کرده. یعنی اگر بخواهیم یکی از فرق‌های اسلام و سایر ادیان را ذکر کنیم، مهم‌ترین آن بحث معاد است؛ این مقداری که اسلام و قرآن کریم در مورد معاد بحث کرده، در هیچ يك از کُتب آسمانی مطرح نبوده، البته اصل معاد مطرح بوده اما این اهتمامی که اسلام به عنوان آخرین دین آسمانی مطرح کرده در هیچ يك از کُتب آسمانی دیگر نبوده، آن وقت در میان آیات شریفه‌ی قرآن اینطوری که حالا يك احصاء في الجملة‌ای شده، حدود دو هزار آیه از قرآن کریم مربوط به معاد است که نشان دهنده‌ی این است که موضوع بسیار مهمی است، هم از نظر اعتقادی مهم است که انسان توجه به آن داشته باشد و هم از نظر تربیتی از موضوعاتی است که بسیار سازنده است.

غیر از اینکه در قرآن و سنت به مسئله‌ی معاد خیلی توجه شده شما اطلاع دارید که هنر بزرگ فلاسفه‌ی بزرگ ما هم این بوده که گاهی اوقات در مورد معاد مطالبی را بنویسند. ملاصدرا با اینکه بنیانگذار حکمت متعالیه است و نظریات منحصری دارد که قبل از او این نظریات مطرح نشده، مثل حرکت جوهری یا بحث در تشکیک در وجود. اما در مورد این نظریات فلسفی‌اش رساله‌ی مستقل ندارد! ولی در مورد معاد رساله‌ای دارد به نام زاد المسافر که رساله‌ی خیلی مختصری است اما در دوازده فصل است و عمدتاً به دنبال اثبات معاد جسمانی است که با بُرهان - فلاسفه‌ی قبل اظهار عجز می‌کردند که نمی‌شود با برهان اثبات کرد - معاد جسمانی را اثبات کنند.

اینکه عرض می‌کنیم اهمیت بحث معاد است، مخصوصاً فضلا و طلاب در حوزه‌های علمیه یکی از کارهای محوری‌شان باید این بحث معاد باشد، کار کردن روی ادله‌ی معاد، مباحث قرآنی، مباحث روایی و آنچه که مربوط به معاد است. مرحوم مجلسی در جلد ششم بحار با اینکه آن زمان نه کامپیوتر بوده و نه این فهرستهای فنی که در زمان ما رایج است، ابوابی را درباره معاد مورد بحث قرار داده، مثلاً در باب چهارم این بحث حُبّ لقاء الله و ذمّ الفرار من الموت را بحث کرده، در هر جا هم آیات را آورده و هم روایات را آورده. چندین آیه در اینجا ایشان در آن باب چهارم در صفحه‌ی 124 از جلد ششم آورده که ما سال گذشته که يك روز این بحث آیات معاد را (روزهای چهارشنبه در بحث اصول) داشتیم آیات مربوط به این باب را مورد بحث قرار دادیم.

باب پنجم، بحث از ملك الموت است و احوال ملك الموت و اعوانه و كيفية نزعه للروح. در این باب مرحوم مجلسی شش آیه آورده و 18 حدیث.

در باب ششم که باب سكرات الموت و شدائده.

باب هفتم ما يعاين المؤمن و الكافر عند الموت و حضور الاثمة عند ذلك و عند الدفن.

در باب هشتم احوال برزخ، اینکه اساساً آیا در قرآن آیه ای داریم که دلالت بر برزخ داشته باشد.
در باب نهم فی جنة الدنيا و نارها.

در باب دهم ما يلحق الرجل بعد موته.

این اجمال فهرستی است که مرحوم مجلسی آورده است ولی اگر ما بخواهیم يك مقداری مفصل‌تر بگوئیم که قرآن کریم چه مقدار راجع به مباحث معاد بحث کرده 24 عنوان را می‌توانیم ارائه بدهیم، بگوئیم قرآن کریم در مورد این 24 عنوان بحث دارد:

1. یکی خودِ موت و توقی است که بعد فرقی را خواهیم گفت.
2. حبّ لقاء الله و ذمّ الفرار من الموت.
3. مسئله‌ی ملك الموت است.
4. سكرات موت است.
5. برزخ و قبر و سؤال و جواب است.
6. بهشت دنیا.
7. نشانه‌های قیامت.
8. مسئله‌ی نفخ صور و از بین رفتن دنیا.
9. اثبات حشر و اینکه انسان‌ها محشور می‌شوند.
10. اسماء قیامت است که در قرآن کریم هفتاد اسم برای قیامت ذکر شده، البته اسم و صفت (هر دو).
11. اینکه غیر از خدای متعال کسی زمان وقوع قیامت را نمی‌داند.
12. اوصاف محشر است.
13. بحث از صراط است.
14. حملۀ‌ی عرش در قیامت.
15. احوال متّقین و مجرمین در قیامت.
16. مسئله‌ی میزان و حساب.
17. بحث از حشر وحوش.
18. بحث نامه‌ی اعمال و شهادت جوارح و تجسم اعمال.
19. بحث از شفاعت.
20. بحث از بهشت و نعمت‌های جسمانی و لذت‌های جسمانی و معنوی و روحانی در بهشت.
21. بحث از جهنّم و مکان جهنّم و درباهای سبعه‌ی جهنّم.
22. بحث از اعراف و اهل اعراف است.
23. بحث از خلود و جاودانی در بهشت یا جهنّم.
24. بحث از معاد جسمانی است.

ذکر این عناوین برای این است که ذهن يك مقداری توجه به وسعت بحث پیدا کند که ما این همه موضوعات و عناوین در بحث معاد داریم.

1. تفاوت بین موت و توقی

مطلب اولی که در اینجا است؛ فرق میان موت و توقی است. در قرآن کریم آنچه که به عنوان نزع روح مطرح می‌شود از آن تعبیر

به توفی می‌کند خدای تبارک و تعالی. در همین آیه 61 سوره انعام می‌فرماید «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ» او قاهر و مسلط بر همه‌ی بندگان است «وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً» ملائکه‌ای را می‌فرستد که مراقب اعمال ما در دنیا باشد «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا» تا زمانی که موت کسی برسد رُسُل ما او را توفی می‌کنند. توفی از نظر لغت اخذ الشيء کاملاً و حفظ الشيء است، یعنی دو نکته در توفی وجود دارد، یکی اخذ الشيء و دیگری حفظ الشيء. اگر شما يك شیئی را گرفتی و دیگری آمد از دستتان گرفت نمی‌گویند شما توفی کردی، ولی اگر يك شیئی را گرفتید و نگه داشتید عنوان توفی را می‌دهد. در توفی هم عنوان اخذ وجود دارد و هم عنوان حفظ وجود دارد.

در قرآن کریم آنجایی که مسئله‌ی رسیدن اجل و مسئله‌ی توفی است به این جهت اشاره دارد که خدای تبارک و تعالی یا ملك الموت یا اعوان او، روح را از بدن می‌گیرند و این را حفظ می‌کنند، نگه می‌دارند تا زمانی که دو مرتبه باید در قالب معاد جسمانی وارد همین بدن کنند و از همین جا این نکته روشن می‌شود که مُردن به معنای فنا شدن و نابودی نیست بلکه معنایش اخذ روح و حفظ روح است، آن وقت در قرآن کریم ممکن است شما بفهمید اینکه راجع به پیامبر خدا می‌فرماید «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» تعبیر به موت دارد، معنایش این است که يك زمانی اجل انسان فرا می‌رسد، در اینجایی که می‌گوید «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» دیگر نظر به مسئله‌ی اخذ و حفظ ندارد خدای تبارک و تعالی، اما در این آیات زیادی که «توفته رسلنا» رسل ما می‌آیند توفی می‌کنند نفس این انسان را کاملاً می‌گیرند حفظ می‌کنند تا زمانی که باید روز حشر فرا برسد. بنابراین در قرآن مسئله‌ی موت و فوت به عنوان توفی مطرح شده.

2. ملك الموت

بحثی که می‌خواهیم در اینجا شروع کنیم از همین عنوان باب پنجم بحث ملك الموت است؛ که اولین لحظه‌ای که انسان به صورت قهری ملكی را ملاحظه می‌کند موقع فوت است، در حیات ظاهری انسان ملكی را ملاحظه نمی‌کند مگر اوحديّ از اولیای الهی، اینها در لیلہ‌ی قدر، ملائکه‌ی الهی و رفت و آمد ملائکه‌ی الهی را می‌بینند، اما انسان‌های معمولی تا مادامی که در این حیات هستند ملكی را نمی‌بینند، کما اینکه به صورت عادی جن را هم نمی‌توانند ببینند، موجودات ظاهری دیگر را می‌بینند، ملك را نمی‌بینند، اولین لحظه‌ای که انسان ملكی را می‌خواهد ببیند در لحظه‌ی موت است و می‌فهمد که می‌خواهد از این دنیا منتقل شود، چون فردی را می‌بیند که تا حالا ندیده، خصوصیات را دارد که تا حالا این خصوصیات در افراد دیگر نبوده و لذا همان موقع می‌فهمد که موقع انتقالش از این عالم است. حالا اولین مطلب این است که در قرآن در مورد توفی ما چند آیه داریم و مُردن را شش عنوان در قرآن داده. گاهی اوقات در برخی از آیات به صورت کلی ذکر شده «ومنکم من یتوفی» اما اینکه متوفی چه کسی است را ذکر نکرده، «من یتوفی ومنکم من یردّ الی أرضٍ للامور» در آیه‌ی پنج سوره حج است که در این آیه نمی‌گوید متوفی چه کسی است؟ در برخی از آیات اصلاً توفی را به ملك الموت نسبت داده، آیه‌ی یازدهم سوره سجده «قُل یتوفّاکم ملک الموت الذی وُکِّلَ بکم» متوفی و توفیه را به ملك الموت اسناد می‌دهد. در برخی از آیات به رُسُل و ملائکه اسناد می‌دهد مثل همین آیه‌ی 161 سوره‌ی انعام که می‌فرماید «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا» به رسل نسبت داده. یا در آیه‌ی 97 سوره‌ی نساء می‌فرماید «الذین تتوفاهم الملائکة» ملائکه می‌آیند اینها را توفیه می‌کنند، سوره نحل آیه‌ی 16 «الذین تتوفاهم الملائکة الطیبین یقولون سلامٌ علیکم».

یا در سوره انفال آیه 50 «ولو تری ان یتوفی الذین کفروا الملائکة» اسناد می‌دهد به ملائکه. آیه‌ی 27 سوره‌ی مبارکه محمد6 «فکیف إذا توفّتهم الملائکة بضریون» که باز نسبت می‌دهد به ملائکه، پس این هم عنوان نسبت که این آیات زیادی دارد که توفی را اسناد داده و مسئول توفی را ملائکه قرار داده.

چهارم در برخی از آیات به خود خدای تبارک و تعالی اسناد داده، در سوره‌ی زمر آیه‌ی 42 «الله یتوفی الانفس حین موتها» به خود خدای تبارک و تعالی اسناد می‌دهد، یعنی خود خدا مسئول وفات و توفیه است.

در عنوان پنجم، عرض کردم گاهی اوقات به جای ملائکه تعبیر به رسل دارد. در بعضی از آیات به موت نسبت داده شده، در سوره نساء آیه 15 دارد «فَأَمْسُكُوهُمْ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتُوفَاهُنَّ الْمَوْتُ» تا اینکه موت اینها را توفیه کند.

بررسی اسناد موت به خدا و ملک الموت و ملائکه

شش اسناد، حالا اگر ملائکه و رسل را هم یکی بگیریم که ظاهرش هم یکی است، پنج اسناد در این مسئله‌ی مسئول موت وجود دارد؛ آیا بین این آیات اختلاف وجود دارد و این چه وجهی دارد؟ چرا خدای تبارک و تعالی یک جا موت را به ملک الموت نسبت می‌دهد و یک جا به خودش نسبت می‌دهد و یک جا به ملائکه نسبت می‌دهد. یک جا به صورت کلی بدون نسبت آمده و یک جا هم به خود موت نسبت داده شده، چرا؟ اینجا دو جواب کلاً می‌توانیم بدهیم؛

جواب اول: یک جواب که در کلمات مرحوم علامه رضوان الله تعالی علیه آمده و دیگران که بعد از ایشان تفسیر نوشتند از همین روش تبعیت کردند و آن این است که اینطور بگوئیم که اینها عنوان طولی را دارد، سبب اصلی برای قبض موت خداست. ثمّ ملك الموت است و ثمّ اعوان و انصار ملك الموت است، یعنی بگوئیم ملك الموت اینقدر اعوان و انصار و رسل دارد، ملائکه‌ی زیادی در اختیارش هستند برای قبض روح، منتهی چون مسئول ملائکه ملك الموت است، فعلی که ملائکه انجام می‌دهند هم می‌شود نسبت به ملائکه داد و هم نسبت به ملك الموت دارد، چون خدا حاکم بر ملك الموت است، فعل ملك الموت را می‌توانیم به خدای تبارک و تعالی نسبت بدهیم. باز این مثال ظاهراً در کلمات خود مرحوم علامه در ذیل همین آیه‌ی یازده سوره سجده، ایشان می‌فرماید «نظراً إلی اختلاف مراتب الاسباب» مراتب اسباب اختلاف دارد «فالسبب القريب الملائكة و الرسل اعوان ملك الموت و فوقهم ملك الموت الأمر بذلك المجري لأمر الله و الله من وراءهم محيط و هو السبب الأعلي» خدای تبارک و تعالی سبب اعلی است، مادون خدا ملك الموت، مادون ملك الموت هم اعوان و انصار ملائکه هستند.

بعد يك مثالي می‌زنند می‌فرمایند «مثل کتابت الإنسان بالقلم» شما وقتی يك چیزی می‌نویسید می‌شود بگوئیم قلم می‌نویسد؛ می‌توانیم بگوئیم دست شما می‌نویسد، می‌توانیم بگوئیم خود این انسان کاتب است، هر سه اسناد را می‌شود در اینجا ذکر کرد. این فرمایش مرحوم علامه با این بیانی که عرض کردیم ولو ثبوتاً این مطلب درست است، اصلاً همه‌ی افعال در عالم اینطور است، فعل انسان را می‌شود به خود انسان نسبت داد، می‌شود به همین اسباب دیگر هم نسبت داد تا برسد به خدای تبارک و تعالی، ولی ظاهر این است که در باب امانه و توفی این جهت نیست، در همه‌ی امور همینطور است، آن ملائکه‌ای که موظف بر رزق هستند، رزق را به خدا نسبت بدهیم، به ملائکه یا اعوان ملائکه نسبت بدهیم؟ به اسباب طبیعی نسبت بدهیم؟ همه‌ی اینها را بتوانیم نسبت بدهیم، عرض کردم این فرمایش ثبوتاً و امکاناً مطلب درستی است اما آیا ما می‌توانیم با ظاهر آیات شریفه این جواب را تطبیق کنیم، يك مقداری مشکل است.

جواب دوم: این است که بیائیم بگوئیم این به اختلاف موارد مختلف است، خدای تبارک و تعالی ممکن است نسبت به بعضی از موارد خودش این کار را انجام بدهد، که اگر باز خودش باشد حالا اینکه کیفیتش چطور است بحث دیگری است.

ملك الموت نسبت به بعضی، ملائکه نسبت به بعضی دیگر. يك روایتی در توحید صدوق هست که کسی آمد پیش امیرالمؤمنین 7 مدعی وجود تناقض در قرآن کریم بود و برای بیان تناقض همین مثال را زد و گفت این چه کتابی است؟ يك جا می‌گوید «الله يتوفي الانفس» يك جا می‌گوید «يتوفاكم ملك الموت الذي وکل بكم» يك جا می‌گوید «توفته رسلنا» اینها تناقض دارد! مثل اینکه حالا تشبیه کنیم يك کاری انجام شده من يك بار بگویم حسن انجام داد، يك بار بگویم پدر حسن انجام داد و يك بار بگویم پدر بزرگ حسن انجام داد! این به حسب ظاهر و بدوی يك تناقضی دارد، امیرالمؤمنین 7 فرمود «إن الله تبارك و تعالی يدبر الامور كيف يشاء و يوکل من خلقه من يشاء بما يشاء» بعد فرمود «أما ملك الموت فإن الله عزوجل يوكله بخاصة من يشاء من خلقه» یعنی ملك الموت مسئول توفی برخی از افراد است، «بخاصة من يشاء» «و يوکل رسله من الملائكة خاصة بمن يشاء من خلقه» بعد بار دیگر فرمود «إنه تبارك و تعالی يدبر الامور كيف يشاء و ليس كل العلم يستطيع صاحب العلم ان يفسره لكل الناس» بعد

ظاهراً يك مطلب كلي را اميرالمؤمنين 7 فرمودند که هر چه از علم هست انسان نمي‌تواند براي ديگري بيان کند «لأنّ منهم القويّ و الضعيف و لأنّ منه ما يطاق حمله و ما لا يطاق حمله» علم هم از نظر افراد مختلف است، بعضي از افراد ضعيف و بعضي قوي هستند،

فکرشان قوي يا ضعيف است، و هم از نظر خودش بعضي‌هايش قابل فهم هست و بعضي هم فوق طاقت فکر بشري است، «الا من يسهّل الله له حمله و أعانه عليه من خاصة أوليائه» بعد به آن شخص فرمودند تو اين حرفها را نزن که قرآن تناقض دارد تو را چه به اين حرفها! «إنّما يكفيك ان تعمل الله المحيي المميت» تو فقط همين اندازه بداني که خدا محيي و مميت است «و أنّه يتوفي الأنفس علي يدیه من يشاء من خلقه» انفس را هم به وسيله‌ي مأمورين خودش توفي مي‌کند و تو بيش از اين لازم نيست وارد شوي، ولو اینکه يك مقدارش را قبلاً فرمودند که خود خدا، البته در اين روايت ندارد که خدا خودش هم متصدي شود، مي‌فرمايد ملك الموت را براي يك عده‌اي از خواص و ملائکه هم بر عده‌اي ديگر، اين سؤال را بخواهيم با اين بيان جواب بدهيم که اختلاف اين آيات به اختلاف موارد هست اين قابل قبول است.

منتهي باز بايد روايات ديگر را هم ديد که آيا با روايت ديگر اين روايت قابل جمع هست يا نه؟ در مورد خود ملك الموت روايتي داريم که ملك الموت به پيامبر عرض مي‌کند که من در هر وقتي از اوقات صلاة هر انساني را تفحص مي‌کنم، وارد آن منزل مي‌شوم، در هر روزي در اوقات صلوات خمس ببينيم اين آدم براي خواندن نماز برخواسته يا نه؟ حالا آيا اين با اين روايات قابل جمع هست يا نه؟

ما فعلاً بحثمان پيرامون اين است که ملك الموت کيست؟ حالا صورت ملك الموت براي افراد مؤمن يا فاجر، صورت ملائکه‌ي ديگر براي افراد مؤمن و فاجر، و اساساً خصوصياتي که خود ملك الموت دارد اين را ببينيم آن مقدارش که از قرآن استفاده مي‌شود و آن مقدارش هم که از روايات استفاده مي‌شود بيان مي‌کنيم و به همين ترتيبی که مرحوم مجلسي ذکر کرده پيش مي‌رويم و بعد وارد سكرات موت مي‌شویم تا مسئله‌ي برزخ و اثبات معاد و ادله‌ي معاد، به همين ترتيب ان شاء الله پيش مي‌رويم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين